

رابطه اخلاق و سياست در نهج البلاغه

سیدمحمد موسوی^۱

چکیده

هدف از نوشتار حاضر بررسی رابطه اخلاق و سياست در نهج البلاغه است. اين پژوهش با استفاده از روش تلفيقي تحليل محتوا و توصيفي-تحليلي انجام يافته است. يافته‌هاى پژوهش حاكى از آن است كه رابطه اخلاق و سياست از مباحث مهم فلسفي و اندیشه اجتماعي است و در اندیشه اجتماعي اسلام توجه جدى به اين موضوع صورت گرفته است. به لحاظ تاريخي در چگونگي رابطه اخلاق و سياست چهار گرايش كلي: جدائي اخلاق و سياست، تقدم سياست بر اخلاق، اخلاق دو سطحى و يگانگي اخلاق و سياست شكل گرفته است كه هريك از اين رهيافت‌ها اعتقادات و مؤسسين خاص خود را دارند. نتيجه آنكه از رابطه اخلاق و سياست در حوزه نظر و عمل سياسى دو نوع برداشت وجود دارد كه يكي بر ترجيح اخلاق سياسى و ديگرى ناظر بر ترجيح و تقدم سياست اخلاقي است. برداشت اخير مورد تأكيد نهج البلاغه بوده و امام على(ع) نيز مظهر اجراى چنين سياستى در جهان اسلام پس از پيامبر اعظم(ص) محسوب مى‌گردد.

كليدواژه‌ها: اخلاق، سياست، نهج البلاغه، اخلاق سياسى، سياست اخلاقي.

مقدمه

عنایت به اینکه نهج البلاغه به عنوان یکی از منابع مهم و سرچشمه اصلی تفکر شیعی محسوب می‌گردد؛ بررسی نوع نگاه نهج البلاغه به این رابطه ضروری به نظر می‌رسد. از این رو مسئله اساسی مقاله حاضر مطالعه رابطه اخلاق و سیاست در نهج البلاغه به عنوان یکی از عرصه‌های تجلی اخلاق اجتماعی در نهج البلاغه است.

مبانی نظری پژوهش

در یک دسته‌بندی کلی از آراء و نظرات طرح شده و دیدگاه اندیشه‌ورزان و نظریه‌پردازان علوم سیاسی و اجتماعی، چهار بینش کلی از چگونگی رابطه اخلاق با سیاست، قابل توجه و شایسته تأمل است:

- ۱) بینش جدایی اخلاق و سیاست
- ۲) تقدم سیاست بر اخلاق
- ۳) اخلاق دو سطحی و دو حوزه‌ای
- ۴) یگانگی اخلاق و سیاست.

هر یک از نگرش‌ها در میان اقسام مختلف سیاست‌مداران، اندیشه‌ورزان سیاسی و مصلحان اجتماعی در مقاطع مختلف و در جوامع گوناگون طرفداران، حامیان و متقدانی داشته است.

بینش جدایی اخلاق و سیاست

یک رهیافت آن است که اخلاق و قدرت دو مقوله متضادند که جمع بین آن دو غیر ممکن و اگر نه، به سختی میسر است؛ زیرا اگر سیاست بخواهد اخلاقی باشد؛ در واقع، با ذات خود دچار تناقض و مشکل می‌شود و خود را از درون نابود می‌سازد، شاید نیکولوماکیا ولی اولین اندیشه‌ورز و نظریه‌پرداز با شهامتی باشد که این معنا را فارغ از دغدغه‌های محیط خویش به صراحت بیان کرد و یا آنچه را که قدرت‌مندان در طول تاریخ کرده بودند با صداقت، شفافیت و وضوح فاش

پیش‌گامان اندیشه و اخلاق از کنفوسیوس و بودا و زرتشت گرفته تا افلاطون و ارسطو هر یک به طریقی، در باب فضیلت و اخلاق و رابطه آن با سیاست، تعالیم و آموزه‌هایی از خود بر جای گذاشته‌اند، لیکن در هیچ دوره‌ای از تاریخ پر فراز و فرود تمدن بشری، مانند عصر آکنده حوادث کنونی، بحث اخلاق و ضرورت پرداختن به اصول، هنجارها، ارزش‌ها و فضیلت‌های انسانی، تا بدین حد و قد، احساس نشده باشد. علم و تکنولوژی، سیطره و هژمونی خود را بر تمامی شئون زندگی و حیات بشری گسترانده و افکنده است. انقلاب اطلاعات و پیشرفت چشم‌گیر و روزافزون ارتباطات، مرزهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... را درهم نوردیده و باعث کوچک‌شدن زمین و زمان گردیده است. به‌طور کلی، دولت-ملت‌ها و واحدهای سیاسی بزرگ و کوچک، فقیر و غنی و... همه در معرض تهاجم تکنولوژی فرهنگی و مخاطرات و مضرات ناشی از آن قرار گرفته‌اند. از این رو است که علم و دستاوردهای شگفت و شگرف آن در بینش، نگرش و طرز تلقی ما از انسان، اخلاق، جامعه، حکومت، سیاست و مفاهیم اساسی حیات اجتماعی بسان آزادی، عدالت، حقوق، امنیت، و... تغییر عملی و کلی داده است.

رابطه اخلاق و سیاست از مهم‌ترین مباحث فلسفی و اندیشه سیاسی است که از چگونگی پیوند میان اخلاق و سیاست بحث می‌کند. نوع بشر از زمانی که رفتار و اندیشه‌اش در تاریخ ثبت و ضبط گردیده است، همواره در میان دو نیروی متضاد؛ از یک‌سو "اخلاق" و تمام فضیلت‌های مربوط به آن سوی دیگر "قدرت" و همه مسائل وابسته به آن در جدال و تکاپو بوده است. در اندیشه سیاسی اسلام نیز رابطه اخلاق سیاست یکی از مباحث محوری است. با

نمود.

اخلاق دو سطحی و دو حوزه‌ای

رهیافت سوم آن است که اخلاق در سطح فردی و اجتماعی را از هم تفکیک می‌نماید. ذیل همین نگرش است که ماکس وبر، اخلاق مسئولیت و اخلاق اعتقاد را مطرح می‌سازد. به نظر وبر، هدف مهم در اخلاق مسئولیت (اخلاق سیاسی) تأمین منافع فردی و ملی است. و او مرد سیاستمدار را دارای الزاماتی می‌داند که او را به ارتکاب اعمال به ظاهر غیراخلاقی ناگزیر می‌سازد، و لیکن در عمل چاره‌ای و راهی جز این ندارد. از نگاه "وبر" سیاست در هر دو حوزه داخلی و خارجی مبارزه بی‌امان برای کسب قدرت است و «سیاست‌قدرت» همواره بر ذهن و روح سیاستمداران حاکم است.

یگانگی اخلاق و سیاست

رهیافت چهارم، یگانگی و وحدت اخلاق و سیاست را معتقد است؛ زیرا که طبق این رهیافت کارکرد هر دو واحد بوده و هر دو در پی تأمین سعادت انسان‌اند.

در اندیشه توحیدی و از دیدگاه پیامبران الهی و مصلحان اجتماعی و متفکران خداجو سیاست و ذات آن یعنی قدرت برای تأمین سعادت و خوشبختی بشر و رساندن انسان به سر حد کمال است و در این پویش سیاست در خدمت اخلاق است و بعثت انبیاء به‌ویژه پیامبران صاحب شریعت و انبیاء الهی دارای ملک و حکومت به‌عنوان نماد حکومت الهی تجلی یگانگی سیاست و اخلاق است و این شاید تعبیر امروزی سیاست ما عین دیانت ماست، باشد در این دکترین کسب قدرت و رسیدن به مقام سیاستمداری یعنی توسعه و گسترش اصول اخلاقی؛ همان‌گونه که پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) فرمود: انی بعثت لاتمم مکارم الخلاق؛ (من برای اتمام و اکمال بهترین‌های اخلاقی

امروز نیز به برکت مطبوعات، رسانه‌های مستقل و به‌طور کلی انقلاب اطلاعات و ارتباطات حجاب و نقاب از چهره دولت‌مردان و سیاست‌پیشگان بی‌اخلاق و فارغ از اخلاق برداشته می‌شود. رسوایی به خاطر فساد مالی، سوءاستفاده از مقام، رشوه‌خواری، تقلب در انتخابات، جاسوسی رقبای سیاسی، حمایت از گروه‌های تبهکاری، همکاری و مساعدت گروه‌های تروریستی، توطئه برای قتل مخالفین سیاسی، توسل به جنگ برای رفع بحران داخلی، مداخله نظامی برای کسب پرستیژ و اعتبار، و باقی ماندن در قدرت، لشکرکشی‌ها و اقدامات نامشروع قدرت‌ها در گوشه و کنار جهان به بهانه بسط دموکراسی، حمایت از حقوق بشر و تأمین آزادی و ده‌ها نمونه از این قبیل از رسانه‌های متعدد و مختلف منعکس می‌گردند. به راستی، این همه مشکلات و نارسایی‌ها در عرصه سیاست و قدرت توجیهی اخلاقی دارند؟

بحث اخلاق و اخلاقیات در عرصه‌های مختلف اجتماعی موضوعی مرسوم و متداول است. اما وقتی وارد گستره سیاست گردیده، بسیار پیچیده و غامض می‌شود. آیا این تناقض و پیچیدگی از خود مفهوم و ماهیت سیاست، نشأت می‌گیرد؟

تقدم سیاست بر اخلاق

رهیافت دیگر نسبت به اخلاق و سیاست آن است که اخلاق تابع بی‌قید و شرط سیاست و عمل انقلابی‌اند و ارزش خود را از آن می‌گیرند. در این نگرش تبعیت اخلاق از سیاست مطرح است که رویکرد مارکسیستی-لنینیستی به جامعه و تاریخ است. در این آموزه، هیچ اصلاتی برای اخلاق وجود ندارد بلکه اخلاق از منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریا به‌دست می‌آید.

نباید از جهل مردم سوء استفاده کنند یا به خاطر منافع و مصالح، حقایق را بپوشانند یا از گفتن سخن حقی که به ضرر خودشان است خودداری کنند. امام علی (ع) در پاسخ حریت بن راشد در خصوص تنها گذاردن حضرت از سوی یارانش و بیم خیانت خوارج فرمود: من کسی را به صرف اتهام مؤاخذه نمی‌کنم و با ظن و گمان به عقوبت کسی نمی‌پردازم و فقط با کسی می‌جنگم که به مخالفت با من برخیزد، در برابر من بایستد و دشمنی آشکار کند، البته باز هم با او نمی‌جنگم تا هنگامی که او را بخوادم و عذر او را بشنوم. اگر پس از بحث بازهم با ما سر جنگ داشت از خدا یاری می‌جوییم و با او پیکار می‌کنیم. (محمد کوفی، ۱۳۵۵: ۳۷۲)

۲. پای بندی به عهد و پیمان: یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های امام علی (ع) و معاویه این است که شیوه معاویه پیمان‌شکنی بود، زیرا هدف او حفظ قدرت و حکومت بود. و نیل به این هدف، هر وسیله‌ای از جمله پیمان‌شکنی را توجیه می‌کرد، ولی امام علی (ع) تحت هیچ شرایطی و حتی در صورت از دست رفتن قدرت و حکومت، با دشمن خود هم نقض پیمان نمی‌کرد. حضرت معتقدند اگر حاکمی با دشمن خود پیمانی نهاد یا بر اساس عهد و پیمان چیزی را بر ذمه خود گرفت باید به پیمان خود عمل کند و آنچه را بر ذمه خود دارد ادا کند. (البیهقی، ۱۴۵۸ق: ۲۴۹)، بنابراین به هیچ وجه خیانت و فریب در پیمان منعقد شده با دشمن روا نیست؛ زیرا خداوند تعالی از روی لطف و رحمت به بندگان، عهد و پیمان را امانی قرار داده و رعایت آن را به عهده همه‌گان نهاده است. بنابراین در عهد و پیمان نه می‌توان خیانت کرد و نه می‌توان به نوعی حیل و مکر در آن گنجانند. (الآمدی، ۱۴۰۷ق: ۸۸) امام علی (ع) به حاکم مصر سفارش می‌کند که قبل از عقد پیمان، تمام ابعاد آن را در نظر بگیر و با تعقل و تفکر پیمان ببند که متضرر و مغبون نشوی؛ ولی اگر بعد از بستن پیمان متوجه شدی

مبعوث شدم) و حکومت پیامبر (ص) سرا سر تو سعه اخلاق بود و گسترش فضایل؛ یعنی سیاست در پرتو اخلاق معنا می‌دهد و اخلاق یعنی تجلی سیاست.

با توجه به مطالب مزبور، برای مقاله حاضر، رابطه اخلاق و سیاست در حوزه دینی در اسلام و ملهم از نهج البلاغه یک «مسئله» است که باید بازکاوی شود و اینکه اخلاق و سیاست چه جایگاهی باید داشته باشند و اخلاق و سیاست چه گونه ارتباطی با یکدیگر دارند مورد بررسی و تحقیق قرار می‌گیرد. با عنایت به اینکه نهج البلاغه به عنوان سرچشمه اصلی تفکر دینی محسوب می‌گردد نوع نگاه و اندیشه الهی متجلی در آن در خصوص اخلاق و سیاست، می‌بایست مورد بررسی قرار گرفته تا از رهگذر آن ساحت تفکر دینی در خصوص اخلاق سیاسی و رابطه این دو تبیین گردد.

اصول و مبانی سیاست اخلاقی

۱. صداقت و راستی: صداقت و راست‌گویی از اولین اصول اخلاقی بشر به شمار می‌روند. شاید کمتر کسی را بیایم که به ضرر خود نیز سخن راست بگوید، در دنیای سیاست این امر نه تنها عجیب بلکه کاری غیر معقول به‌شمار می‌رود و باید آنچه را که منافع ایجاب می‌کند گفت، نه آنچه را اصول اخلاقی ایجاب می‌کند؛ اما امام علی (ع) پابندی به اصول اخلاقی را بر منافع سیاسی و معاملات دنیای سیاست ترجیح داد. آن حضرت در حادثه‌ترین شرایط سیاسی، مانند شورای شش نفره خلیفه دوم، حاضر نشد دروغ بگوید. و به ظاهر خود را متعهد به اعمال سیره شیخین نشان نمی‌دهد (طبری، ۱۹۸۹: ۲۹۷)، در حالی که خود ایشان هم می‌دانست که به دست گرفتن قدرت و حکومت در آن مقطع چقدر اهمیت دارد.

مسئله مهم دیگر برخورد صادقانه حاکمان و حکومت با مردم است. در اندیشه سیاسی اسلام، حاکمان

که به هر دلیل مغبون شده‌ای و به سبب آن مجبوری سختی و مشقت فراوانی را تحمل کنی حق به هم زدن پیمان را نداری و شکیبایی کردنت در دشواری‌ها ناشی از پیمان-امیدی هم به رفع آنها است- بهتر از نقض پیمان، یا تمسک به مکر و حيله برای پیمانی است که عذاب الهی در پی خواهد داشت. (شهیدی، ۱۳۷۱: ۳۳۸)

در جنگ صفین پس از تحمیل حکمیت بر حضرت و روشدن حلیه معاوی، گروهی پی نقض پیمان بودند، ولی ایشان قبول نکردند و خطاب به آنان فرمودند وای بر شما آیا از اعلام رضایت و عهد و پیمان برگردم؟ (المقبری، ۱۳۷۰: ۷۱۷) مگر نه اینکه خداوند می فرماید: چون عهدی بستید بدان وفا کنید و هرگز سوگند و پیمانی را که مؤکد و استوار کردید نشکنید، زیرا خدا را بر خود ناظر و گواه گرفته‌اید و خدا به هر چه می‌کنید آگاه است. (نحل/ ۹۱)

۳. حاکمیت نگرش انسان و فرامذهبی: در نامه امام علی(ع) به مالک اشتر، درسی مورد توصیه‌های امام تمام انسان‌ها از هر ملیت، نژاد، صنف و مذهب را دربرمی‌گیرد: واژه (ناس) به معنای مردم در نه مورد (رعیت) به معنای شهروند در سیزده مورد عامه به معنای همگان در سه مورد (کل امری) به معنای هر انسانی در دو مورد (عبادالله) به معنای بندگان خدا در یک مورد و صریح‌تر از همه (نظیر لک فی الخلق) به معنای هم‌نوع تو در خلقت در یک مورد. (جعفری، ۱۳۶۹: ۳۱۹) به اعتقاد امام، حاکمان و حکومت باید نگرشی انسانی و فرامذهبی به شهروندان مسلمان و غیر مسلمان داشته باشند. (منتظری، ۱۳۶۱: ۲۹) حضرت صرف انسان بودن افراد در یک جامعه را عاملی می‌داند که باید بر مبنای آن حقوق انسانی و شهروندی آنان تأمین شود.

نکته مهم این که در آن یک مورد که حضرت از غیر مسلمان‌ها و نوع انسان نام می‌برد، (نظیر لک فی الخلق) مصداق بحث حضرت چیزی فراتر از حقوق و تعهدات

است. حقوق و تعهدات انجام مجموعه‌ای از وظایف و تکالیف است که بر اساس قانون انجام می‌شود، ولی حضرت محبت و نگرش ارزشمندانه به انسان را مد نظر دارند و به حاکم اسلامی سفارش می‌کند که صرف انسانیت یک انسان-فارغ از ملیت و مذهب-کافی است که تو قلب خود را مملو از محبت و مهر به او کنی و با نگرشی انسانی، تکریم‌آمیز و ارزش‌مدارانه به او بنگری و مست از قدرت هرگونه بخواهی با او رفتار کنی. (نهج‌البلاغه: نامه/ ۵۳) سیره حضرت در برخورد با مرد مسیحی فقیر و قراردادن ماهیانه از بیت‌المال برای او (حرعاملی، ۱۹۸۳: ۱۱/ ۴۹) مصداقی از این تفکر علوی است. نمونه دیگر، حکم حضرت است به والیان خود مبنی بر مجازات مسلمان متخلف بر اساس قوانین اسلامی و مسیحی، تخلف بر اساس قوانین دین خود آن‌طور که بزرگان‌شان تشخیص می‌دهند. (همان: ۱۸/ ۴۱۵) در حالی که حضرت بر این باور بود که اینان بر حق نیستند و اعتقاداتشان صحیح نیست.

۴. نفی حيله و نیرنگ: حيله و نیرنگ ذاتاً و ماهیتاً زشت است، به طوری که هیچ انسانی آزاده و جوانمردی به آن متمسک نمی‌شود؛ اما دیر زمانی است که نیرنگ و فریب چنان با سیاست به هم آمیخته که تصور جدایی آن دو و حتی موفقیت سیاست بدون تو سل به آن غیر ممکن به نظر می‌رسد. اما امام علی(ع) در هیچ شرایطی حاضر نبود به حيله و نیرنگ متوسل شود؛ زیرا معتقد بود: حاکمی که مکر و حيله یا تکبر کند از بی‌عقلی و حماقت خود در حکومت‌اش پرده برمی‌دارد. (قزوینی، ۱۳۷۱: ۵۱)؛ آن حضرت در پاسخ کسانی که مکر و حيله‌گری معاویه را به حساب زیرکی و سیاست‌مداری او می‌گذاشتند و حضرت را زیرک نمی‌دانستند، فرمود: به خدا سوگند معاویه زیرک‌تر از من نیست اما شیوه او پیمان‌شکنی و گناه‌کاری است اگر حيله و پیمان‌شکنی ناخوش‌آیند نبود زیرک‌تر از من کسی پیدا نمی‌شد.

(نهج البلاغه: خطبه/ ۲۰۰)

قرار داد. این امر باعث تحریک افراد ذی نفع علیه امام و در نتیجه ایجاد تنش و بحران شد. حتی گروهی از آنان که شدیداً هم با حضرت دشمن بودند بعدها پیغام دادند که اگر اموالی را که در زمان عثمان به دست آورده بودند را مجدداً به آنها واگذار کند با او بیعت خواهند کرد. ولی حضرت موافقت نکرد که عموماً از بزرگان و متنفذان بودند و حتی کارشکنی‌ها و دشمنی‌های بعدی آنان را به جان خرید. ابن ابی‌الحدید از فضیل بن جعد نقل می‌کند که مهم‌ترین دلیل دست برداشتن اعراب از حمایت امام علی(ع) مسائل مالی بود. زیرا امام اشراف را بر غیر اشراف و عرب را بر عجم برتری نمی‌داد و با رؤسا و بزرگان قبایل همانند پادشاهان رفتار نمی‌کرد و سعی نداشت از طریق تطمیع مالی کسی را به خود متمایل کند در حالی که معاویه خلاف این عمل می‌کرد. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵: ۷/ ۹۷)

پس از جنگ جمل که موجب ائتلاف بسیاری از اموال بیت‌المال و شهادت یاران امام شد قدرت امام تضعیف گردید یاران نزدیک امام از این که می‌دیدند رؤسای قبایل و مردم در قبال اخذ وجوه گزاف به سوی معاویه می‌روند و حکومت حق امام ضعیف‌تر می‌شود غمگین و نگران شدند، به‌همین دلیل به حضرت گفتند: یا امیرالمومنین اشراف عرب و قریش را بر والی و سایر اعراب برتری بده و از این اموال به کسانی عطا کن که بیم مخالفت و پیوستن‌شان به معاویه می‌رود. حضرت فرمودند: (نهج البلاغه: کلام/ ۲۲۴)

مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی را بجویم به ستم کردن درباره آنکه والی اویم؟ به خدا که نپذیرم تا جهان سرآید و ستاره‌ای در آسمان بی ستاره‌ای بر آید اگر مال از آن من بود همگان را برابر می‌داشتم— که چنین تقسیم سزاست— تا چه رسد که مال مال خداست.

۶. نفی خشونت و خون‌ریزی: به دلایل مختلف عقلی، نقلی، سیاسی و اجتماعی، حضرت علی(ع) بعد از رسول

یکی از مهم‌ترین دلایل نفی حيله و نیرنگ از سوی امام، نگرش ایشان به دنیا و اعتقادشان به آخرت بود. حضرت وفا را همزاد راستی و صداقت و سپری بازدارنده از گزند می‌داند و معتقد است هر کس به بازگشت‌گاه خود (آخرت) آگاه و معتقد باشد مکر و حيله و بی‌وفایی را روا نمی‌دارد.

امام علی(ع) که پس از قتل عثمان با اجتماع و اصرار مردم حکومت را پذیرفتند، در همان روزهای اول در نامه‌ای خطاب به معاویه او را از حکومت شام عزل کردند؛ در حالی که بزرگان و سیاست‌مداران عرب از جمله ابن‌عباس و مغیره بن شعبه، این کار امام را نقد کردند و پیشنهاد ابن‌عباس در ابقای ابتدایی و عزل در مرحله بعدی را رد کرد و این خُذعه و حيله را نپذیرفت (طبری، ۱۹۸۹: ۶۱) و همه تبعات این را که جنگ صفین و نهروان و حتی شهادتش از آن جمله است بر جان خریدند.

نزد امام پایبندی به اصول اخلاقی یک اصل و ارزش بود و نه حکومت و قدرت؛ قدرت و حکومت فقط در صورتی دارای ارزش و اهمیت است که به ابزاری برای احیای ارزش‌های الهی و اخلاقی، اقامه عدل و احقاق حق تبدیل شود؛ در غیر این صورت ارزش آن از یک جفت کفش مندرس و آب بینی بز هم کمتر است.

۵. عدم توسل به تطمیع: امام علی(ع) نسبت به امور مالی بسیار حساس و دقیق بود و با اینکه از حق و سهم خود به آسانی می‌گذشت و آن را به دیگران واگذار می‌کرد ولی در امور بیت‌المال کاملاً نظام‌مند عمل می‌نمود و در حساب و کتاب بسیار سخت‌گیر بود. نکته بسیار مهم این که حضرت نه از بیت‌المال، نه از مال شخصی و نه از هیچ اهرم مالی در جهت منافع استفاده نمی‌کرد. زیرا آن را شیوه‌ای ناپسند و ناحق می‌شمرد و حتی سوء استفاده‌های مالی گذشته را نیز مورد پی‌گیری

می‌کرد و به بحث منطقی فرا می‌خواند. و تنها زمانی با آنان به مقابله نظامی برخاست که از کوفه جهت تدارک جنگ علیه امام بیرون رفتند. (صلواتی، ۱۳۶۵: ۱۵۰-۱۱۴)؛ در تمام دوران حکومت حضرت علی (ع) حتی یک مورد هم سراغ نداریم که حضرت بدون اتمام حجت و قبل از بحث و استدلال دست به شمشیر برده باشند یا شروع کننده جنگ باشند. در سه جنگ عمده امام یعنی جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، پس از آنکه مذاکرات و رفت و آمدها نتیجه نمی‌داد و طرفین به توافق نمی‌رسیدند و در نهایت دو لشکر در مقابل هم صف‌آرایی می‌کردند، حضرت آخرین تلاش‌های خود را برای جلوگیری از جنگ به کار می‌بستند و برای چندمین بار، لحظاتی قبل از شروع جنگ طرف مقابل را به صلح و مذاکره دعوت می‌کردند. در بیشتر موارد نیز می‌فرستاد یا سربازی را در میدان بالا می‌گرفت و می‌گفت که بیاید دست از نبرد برداریم و هرچه این (که مورد قبول طرفین است) حکم کرد، بپذیریم. پس از این که این اقدامات مؤثر واقع نمی‌شد، در نهایت به یاران خود می‌فرمود اول شما شروع نکنید و بگذارید دشمن جنگ را آغاز کند. (دلشادتهرانی، ۱۳۸۹: ۶۱۷)

یکی از یاران حضرت درباره یکی از دشمنان او گزارشی داد و به امام گفت چرا اکنون او را دستگیر و زندانی نکنیم؟ حضرت فرمود: اگر قرار باشد به صرف اتهام مردم او را دستگیر و زندانی کنیم همه زندان‌ها پر می‌شود. من نمی‌توانم افراد را پیش از آنکه مخالفت و دشمنی آشکار کرده باشند زندان و عقوبت کنم. (کوفی، ۱۳۵۵: ۳۳۵)

البته در این مورد، مخالفت و دشمنی شخص مذکور آشکار بود، ولی منظور امام علی (ع) اقدام عملی و خشونت‌آمیز علیه حکومت و امنیت ملی بود. حساسیت فوق‌العاده حضرت علی (ع) به حرمت خون و قبح خون‌ریزی در نامه آن حضرت به حاکم مصر متجلی

گرامی اسلام (ص) باید به‌عنوان حاکم و رهبر جامعه قدرت را به دست می‌گرفت؛ ولی برای مدت طولانی و چند دوره حکومت، از حق خود چشم پوشید. حضرت یکی از مهم‌ترین دلایل این امر را پیش‌گیری از بروز خشونت و خون‌ریزی در جامعه ذکر می‌کند (بن‌عساکر، ۱۴۱۵: ۹۵)

حضرت علی (ع) در زمان حکومت خود نیز به شدت از خشونت و خون‌ریزی پرهیز و ابا داشتند و اساساً خشونت و خون‌ریزی با اهداف و مبانی فکری حضرت سازگار نبود. هدف حضرت از قدرت و حکومت، ساختن جامعه‌ای آباد با وفور نعمت بود که در تمام جامعه و نظام سیاسی قوانین عدالت جاری باشد و ضعیف بتواند بدون لکنت زبان حق خود را از قوی بگیرد. (نهج‌البلاغه: نامه / ۵۳)

حضرت از اساس با خشونت و خون‌ریزی موافق نبودند، به همین دلیل به فرزندش امام حسن (ع) فرمود: «هرگز کسی را برای مبارزه دعوت نکن». (محمودالعقاده، ۱۹۶۷: ۱۸)

به حاکم مصر نیز سفارش کرد که از صلحی که دشمن، تو را بدان فرا می‌خواند و رضای خدا در آن است، روی متاب که صلح باعث آسایش سربازان، از بین رفتن غم‌ها و امنیت شهرها می‌شود. خوارج مهم‌ترین و تندروترین گروه مخالف امام بودند. اینان علیه امام علی (ع) به جوسازی و شایعه پراکنی می‌پرداختند؛ در انظار عمومی به حضرت اهانت می‌کردند، در نماز جماعت امام اخلاص ایجاد می‌کردند و سخنرانی‌های حضرت علی (ع) را به هم می‌زدند. اینان برای مبارزه با حکومت آن حضرت جلسات علنی و سری فراوانی تشکیل می‌دادند. در مقابل این حرکات توهین‌آمیز و تهدیدآمیز، حضرت علی (ع) هیچ واکنش خشونت‌آمیز و حتی قانونی برای دستگیری و مقابله با آنان انجام نداد و سهمیه آنان را از بیت‌المال می‌پرداخت. آنها را راهنمایی

تأثیرگذاری بی‌بهره‌اند، ضایع می‌شود- اما حضرت علی(ع) در به دست گرفتن قدرت، هیچ امتیاز و وعده و وعیدی به کسی نداد و با اجتماع، اصرار و التماس مردم قدرت را به دست گرفت. (نهج البلاغه: خطبه/ ۱۲۷).

برای ریشه‌کنی این نوع تأثیرگذاری ناحق، ناعادلانه، برتری‌جویانه و امتیازطلبانه، به کلی، صاحبان نفوذ را نادیده گرفت. حضرت گروه‌ها و جریان‌های بانفوذ و با قدرت پشت پرده، یعنی خواص را در مقابل عموم مردم قرار می‌دهد و در مورد آنان معتقد است:

۱. سنگینی بار اینان برای حکومت از همگان بیشتر است؛

۲. در مواقع گرفتاری یاری اینان از همگان کمتر است؛

۳. به عدالت و انصاف از همه بی‌رغبت‌ترند؛

۴. هنگام درخواست، فزون‌تر از دیگران می‌خواهند؛

۵. به هنگام نیکی و عطا از همه کمتر سپاس گزارند؛

۶. اگر درخواست‌شان برآورده نشود یا مشکلی پیش آید، دیرتر از همه عذر می‌پذیرند؛

۷. در سختی روزگار از همه ناشکیباترند.

در مقابل عموم مردم همیشه پشتیبان دین و نظام سیاسی هستند؛ در مشکلات و گرفتاری صبر می‌کنند، زود را ضی می‌شوند و در جنگ آمادهٔ پیکار با دشمنان هستند. امام استدلال می‌کند که خواص هر اندازه هم راضی و خشنود باشند، ولی نارضایتی عموم مردم رضایت و خشنودی آنان را بی‌اثر می‌گرداند. برعکس، در صورت رضایت و خشنودی عموم مردم، خشم و نارضایتی خواص هیچ تأثیری ندارد. بنابراین، به حاکم مصر سفارش می‌کند که باید به گونه‌ای عمل کند که از مسیر حق خارج نشود، بر مبنای عدالت باشد و رضایت و خشنودی عموم شهروندان را به دنبال داشته باشد (نهج البلاغه: نامه/ ۵۳)

گروه‌های فشار و افراد متنفذ (خواص) در سیره

است که با بیانی رسا و قاطع، بزرگ‌ترین گناه را خونریزی به ناحق می‌داند. حضرت به پیامدهای منفی فراوان خونریزی در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اعتقادی اشاره می‌کند و هشدار می‌دهد که مبدا بخواهی پایه‌های قدرت و حکومت خود را با ریختن خون محکم کنی که ریختن خون به ناحق، خود موجب تضعیف و تنزل قدرت و حکومت می‌شود. سپس حضرت به بزرگ‌ترین، وفادارترین یار و یاور خود مالک اشتر فرمود: اگر کسی را به ناحق کشتی، پیش من و خدا عذری نداری و باید قصاص شوی. (نهج البلاغه: نامه/ ۵۳)

۷. **مقابله با خواست‌های اطرافیان و منتفدان:** همیشه و در هر جامعه‌ای، افراد، گروه‌ها و جریان‌هایی وجود دارند که از ثروت، قدرت و نفوذ قابل توجهی برخوردارند و به هر طریقی می‌توانند در روند تحولات سیاسی- اجتماعی تأثیر گذار باشند. پس از اینکه حاکمان از این طریقی یا هر راه دیگر به قدرت رسیدند، یا سعی می‌کنند این گروه‌ها و جریان‌های بانفوذ را از صحنه خارج سازند و میزان تأثیرگذاری آن را به حداقل یا صفر برسانند- که اغلب موفقیتی به دست نمی‌آورند- و یا اینکه به نوعی به آنان امتیاز بدهند و حتی‌الامکان آنان را راضی نگه دارند تا تهدیدی جدی متوجه قدرت آنان نشود. معمولاً برآوردن خواسته‌های این افراد و گروه‌ها و دادن امتیاز به آنها چندان مورد علاقه و رضایت حاکمان و نظام سیاسی نیست، ولی نخبگان سیاسی مجبورند به خواسته‌های آنان تن دهند و امتیازاتی واگذارند. این امر همیشه از دو راه، امکان‌پذیر است: راه اول، برآوردن خواسته‌های آنان و دادن امتیاز با نادیده گرفتن قانون یا حتی زیر پا نهادن قوانین و عرف جامعه صورت می‌گیرد؛ راه دوم، با فشار و اعمال نفوذ این گروه‌ها برای تصویب قوانینی در جهت تأمین منافع آنان صورت می‌پذیرد. بدون تردید هر دو راه ناعادلانه و غیراخلاقی است؛ زیرا حقی از عموم مردم جامعه که از ابزارهای فشار و

اردوگاه معاویه پیوستند و در جنگ صفین با امام جنگیدند. در صورتی که حضرت به آسانی می‌توانست با تمام آنان کنار بیاید و حمایت آنان را جلب کند و حکومت مقتدر و مبتنی بر عدالت ایجاد کند.

۸. احترام به اندیشه و آزادی مخالفان: طلحه و زبیر پس از بیعت با حضرت علی(ع) در پی حکومت بصره و کوفه بودند، ولی حضرت امتناع کرد و در تقسیم بیت‌المال آنها را برتری نبخشید. آنها تصمیم گرفتند به بهانه حج عمره به مکه بروند. برای اجازه نزد امام رفتند، اما علی‌رغم مخالفت امام بر نیت خود اصرار کردند، امام در آخر فرمود: به خدا برای عمره نمی‌روید؛ بلکه حيله و نیرنگی در کارتان است و می‌خواهید به بصره بروید.

امام در پاسخ ابن‌عباس مبنی بر زندانی و مجازات طلحه و زبیر، فرمود: ای ابن‌عباس، آیا به من امر می‌کنی که به ظلم آغاز کنم و قبل از نیکی، بدی مرتکب شوم و بر اساس ظن و تهمت عقوبت کنم و قبل از وقوع عمل بر آن مواخذه کنم؟ هرگز! به خدا با عدالت رفتار می‌کنم که خداوند به حکمرانی بر عدل از من عهد و پیمان گرفته است.

هم‌چنین به وقت بیعت که از عده‌ای از صحابه از بیعت با امام امتناع کردند، حضرت آنان را مجبور به بیعت نکرد. (ابن‌اثیر، ۱۲۸۵: ۳/ ۳۲۰)

یکی از اهداف حضرت علی(ع) در دوران حکومتش تعالی سطح فکر مردم بود تا مسائل را با اندیشه، تأمل و استدلال بفهمند و درک کنند. دشنام و توهین در تعاملات اجتماعات از جمله مواردی است که باب تفکر و تعقل را مسدود می‌کند و کسی که به دشنام و توهین متوسل می‌شود، از کم‌خردی و ضعف استدلال خود پرده برمی‌دارد. در جنگ صفین، حضرت شنید که گروهی از یارانش به معاویه و شامیان دشنام می‌گویند، حضرت آنان را از این کار منع کرده، فرمودند:

عملی و نظری حضرت علی(ع) به دو دسته خودشان، نزدیکان، اطرافیان حاکم و بزرگان صاحبان قدرت، پنهان و خواص جامعه تقسیم می‌شوند که مواضع و عملکرد حضرت در مقابل هر دو گروه روشن است. در مورد نزدیکان و اطرافیان حاکم، نظر ایشان این است که اینان به سبب نزدیکی به کانون قدرت خوی برتری‌جویی دارند و گاهی با اعمال نفوذ و اقداماتی گردن‌فرازی می‌کنند یا در پی کسب رانت‌های اقتصادی و امتیازات و تمکانات مادی و غیرمادی هستند. علی(ع) این خوی و خصلت‌ها را خارج از چارچوب عدالت می‌دانست و تصریح می‌کند که ریشه اینان را با قطع اسباب و علل آن برآورد سپس حضرت به والی مصر سفارش می‌کنند که به هیچ‌یک از اطرافیان و خویشاوندان امکانات یا-زمینی به بخشش واگذار مکن که مبادا در تو طمع کنند و از قبل آن زمین-یا امکانات و امتیازات استفاده‌های دیگری ببرند که رنج و زحمت و تحمل بار آن متوجه عموم مردم شود و لذتش را اینان ببرند و عیب و ننگ آن در دنیا و آخرت بر تو بماند (همان: ۳۲۸)

در خصوص بزرگان و متنفذان جامعه نیز حضرت علی(ع) با آنان کنار نیامد و به هیچ‌وجه اجازه نداد در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها تأثیرگذار باشند و موازنه را در جهت منافع خود تغییر دهند. البته آنان چون در نظام علوی جایی نیافتند و نتوانستند با تحکیم سیادت و نفوذ خود در حکومت به امتیازات مورد نظرشان دست یابند، در خارج از نظام از قدرت و نفوذ خود استفاده کردند و با قرار گرفتن در مقابل این نظام در جهت تضعیف و نابودی آن تلاش‌های مؤثری را انجام دادند-تمام این افراد به کارشکنی و مخالفت با حضرت دست زدند، ابتدا جنگ جمل را به راه انداختند که حضرت علی(ع)-هزینه زیادی برای آن پرداخت و از هر دو طرف حدود بیست هزار نفر کشته شدند. (طبری، ۱۹۸۹: ۵۴۳)

قریش یک نفر را برای ترور حضرت رسول اکرم (ص) در مکه مأمور کردند. ولی آن شخص هنگامی که با رسول گرامی اسلامی مواجه شد قدرت انجام هرگونه عمل از او سلب گردید و در نهایت به پیامبر اسلام علیه السلام ایمان آورد. (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۱۸/۴۶)

از مصادیق تاریخی نفی ترور در اسلام می توان به امتناع مسلم بن عقیل از ترور عبیدالله بن زیاد در منزل هانی بن عروه علی رغم قرار قبلی بین یاران امام در کوفه، اشاره کرد. ابوالصباح الکنانی به امام صادق علیه السلام گفت: در همسایگی ما مردی است به نام جعد بن عبدالله که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را سب و لعن می کند، آیا اجازه می دهی او را ترور کنم و بکشم؟ حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «اسلام ترور را ممنوع کرده است، او را رها کن (همان: ۴۷/۱۳۷) و این در حالی است که رسول اکرم علیه السلام فرموده بود: «هر کس علی را سب کرده است و هر کس مرا سب کند خدا را سب کرده است.» (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۲۶۱)

در پای بندی به اخلاق و انسانیت، دوست و دشمن، فقیر و غنی، داخل و خارج، جنگ و صلح و غیر آن تفاوتی نمی کند، زیرا باورها و اعتقادات اخلاقی، الهی و انسانی با سرشت فرد مقید به اخلاق سرشته است. حضرت در جنگ های خود قبل از نبرد به یاران خود سفارش می کرد و حتی در حین جنگ منادی می فرستاد و دستور می داد که هیچ فراری و زخمی را نکشید، عورتی را آشکار نکنید و هیچ کشته ای را منله نکنید. سپس توصیه می کرد که چون به محل سکونت و اردوی دشمن رسیدید، پرده ای را پاره نکنید و بدون اجازه وارد هیچ خانه ای نشوید و چیزی از اموال آنان را نگیرید. مگر اموالی که در اردوگاه شان یافته باشید. و هیچ زنی را آزار ندهید، هر چند به شما و فرماندهان و نیکوکارانتان دشنام دهد. و ناسزا گوید. پس از جنگ جمل، صفیه مادر طلحه حضرت علی را به شدت مورد توهین قرار داد؛ درحالی

من خوش ندارم شما دشنام گو باشید، لیکن اگر کرده های آنان را باز گوید و حالشان را فریاد آرید به صواب نزدیک تر بود و در عذرخواهی رساتر. و به جای دشنام، بگوید خدایا ما و ایشان را از کشته شدن برهان و میان ما و ایشان سازش برقرار گردان و از گمراهی شان به راه راست برسان، تا آنکه حق را نمی داند بشناسد و آنکه به راه دشمنی می رود و بدان آزند است باز ایستد. (نهج البلاغه: خطبه/ ۲۰۶)

این رفتار امام در دوران جنگ را فقط بدان طریق می توان توجیه کرد که هدف حضرت آگاه ساختن مردم و احیای ارزش های اخلاقی در جامعه بود و جنگ امام با معاویه نیز برای همین هدف بود. از نظر امام، هنر حکومت خونریزی و کشتن افراد نیست، اگرچه دشمن با شنید؛ بلکه تکریم انسان، هدایت انسان و زمینه سازی برای تکامل و تعالی اوست، حتی در میدان جنگ.

روزی حضرت در میان عده ای از مردم مطلبی فرمود؛ یکی از خوارج به امام گفت: خدا بکشد این مرد را چه قدر فقه می داند. اطرافیان شمشیر کشیدند تا او را که به رهبر و حاکم جامعه چنین توهینی کرده بود، بکشند. حضرت مانع شدند و فرمودند: آرام باشید، او دشنامی داده و پاسخش فقط یک دشنام است البته بخشودن گناه او شایسته تر است و او را بخشید (نهج البلاغه: حکمت/ ۴۲۰) گاهی نیز خوارج به طور دسته جمعی در انظار عمومی به حضرت اهانت و توهین می کردند؛ ولی حضرت در پاسخ، آنان را نصیحت می کرد و مؤکداً به بحث و گفت و گو فرا می خواند تا حقایق روشن شود. (صلواتی، ۱۳۶۵: ۱۵۰-۱۱۴)

ترور از آنجا که یک پدیده ضد اخلاقی و ضد انسانی است هیچ گاه در مقابله با دشمنان مورد تأیید یا مورد استفاده اولیای دین قرار نگرفت. در متون و روایات اسلامی، همواره از ترور به عنوان یک عمل زشت و مذموم یاد شده است. برای اولین بار در تاریخ اسلام،

نفس و کرامت انسانی هزاران نفر را به آسانی نادیده بگیرند. حکومت حضرت علی علیه السلام حکومت دینی و اخلاق محور بود به همین دلیل، حفظ عزت و شخصیت انسان‌ها و تکریم کرامت انسانی در اولویت اول قرار داشت، زیرا اصل حکومت برای سعادت، تکامل و تعالی انسان‌ها ایجاد شده بود و حضرت علی با این هدف قدرت را به دست گرفته بود. شاید بتوان گفت که نام و ظاهر حاکمیت و اقدامات حضرت علی علیه السلام سیاسی بود، ولی محتوا و جوهره آن مملو از تعالیم اخلاقی و اصول انسانی بود و حتی سیاست امام عین اخلاق و دیانت بود که چارچوب فلسفه و اندیشه سیاسی اسلام را شکل می‌داد؛ برای مثال، حضرت به ظاهر به جنگ با معاویه می‌رفت، ولی سخنان، حرکات و اقدامات قبل از جنگ، حین جنگ و بعد از آن، هم سیاست اسلامی را نشان می‌دهد، هم آموزش مردم را در بر می‌گرفت و هم اهداف اسلام از سیاست را متجلی می‌ساخت که حفظ عزت نفس و تکریم کرامت انسانی از جمله آن‌هاست.

حضرت علی علیه السلام در بازگشت از صفین به تیره‌ای از قبیله همدان برخورد کرد. حرب بن شریحیل شامی که بزرگ آنان بود، در رکاب امام پیاده به راه افتاد، در حالی که حضرت سوار بود، امام خطاب به وی فرمود: برگرد که این‌گونه راه رفتن تو موجب فریفته شدن والی و خواری مؤمن می‌شود (نهج البلاغه: حکمت/ ۳۲۲)، هم‌چنین حضرت موقع عزیمت به صفین هنگامی که به شهر «انبار» رسید، مردم این شهر طبق رسوم ایرانیان با تشریفات به استقبال امام آمدند و پیشاپیش حضرت دویدند. امام دلیل این کار را پرسید، پاسخ دادند: بدین وسیله امیران خود را بزرگ می‌شماریم (ابن ابی الحدید، ۱۲۸۵: ۳/ ۲۰۴)، حضرت ضمن نهی این کار، خطاب به آنان فرمود:

به خدا که امیران شما از این کار سودی نبردند و

که خانه‌اش همانند مخفیگاه، مملو از مجروحانی بود که با حضرت جنگیده بودند. حضرت نه پاسخی به زن توهین کننده داد و نه معترض مجروحان شد. فقط اشاره‌ای کرد که می‌داند این ساختمان پر از مجروحان جنگ است، تا لاقط طرف مقابل دست از دشنام و گستاخی بردارد (طبری، ۱۹۸۹: ۳/ ۵۴۴) در جنگ صفین، معاویه و لشگریانش بر سر آب اردو زدند؛ اما پس از مدتی که سپاهیان امام علی علیه السلام بر آب مسلط شدند برخی از یاران امام در صدد تلافی بودند اما حضرت به آنان پیام داد که به اندازه نیازتان آب بردارید و بازگردید و آب را برای استفاده همگان آزاد بگذارید. پای‌بندی امام علیه السلام به اصول اخلاقی و انسانی نشأت گرفته از تعالیم الهی اسلام به حدی که در مورد قاتل خود نیز سفارش کرد و به امام حسن علیه السلام فرمود: اگر زنده ماندم خود می‌دانم با او چه کنم و اگر از دنیا رفتم، برای قصاص فقط یک ضربه به او بزنید، چون او یک ضربه به من زده است مبدا او را مثله کنید یا به بهانه اینکه رهبر جامعه کشته شده است، دست به خون‌ریزی بزنید و خارج از عدالت رفتار کنید. (ابن اثیر، ۱۲۸۵: ۳۹۱)

۹. تکریم عزت نفس و کرامت انسانی: مهم‌ترین گوهری که خداوند تعالی در خلقت انسان به او عطاء فرمود، «کرامت انسانی» است. این ویژگی موجب تمایز انسان از سایر موجودات گردید و تمام فرشتگان مأمور شدند که در برابر این کرامت سر تعظیم فرود آورند. حضرت علی علیه السلام بر این عقیده‌اند که خضوع، خشوع و سجده فرشتگان در برابر انسان، به سبب کرامت او بود و به تعبیر دیگر، فرشتگان در برابر کرامت انسانی سجده افتادند. چه در زمان‌های گذشته و چه در حال حاضر، نه تنها عزت نفس و کرامت انسانی برای بسیاری از حکومت‌ها و قدرت‌ها اهمیتی نداشته، بلکه حاضر بوده‌اند برای تحکیم سلطه و قدرت خود، عزت

وقت ممکن برآورده سازند؛ به خصوص در مواردی که نظام اداری کشور، کارگزاران و وزیران، در رسیدگی به آنها کوتاهی می‌کنند یا عذری دارند (همان)

سوم، حاکمان نباید در مورد کارهایی که انجام می‌دهند بر شهروندان و توده‌های مردم منت گذارند، یا آنچه را کرده‌اند بزرگ شمارند و یا وعده‌ای دهند و به آن عمل نکنند، زیرا منت نهادن، اوج نیکی را ببرد و کار را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گرداند و خلف وعده نیز خشم خدا و مردم را برانگیزاند. (همان) خدای تعالی فرموده است: «بزرگ دشمنی است نزد خدا که بگویند و عمل نکنند»؛ (صف/۳)

چهارم، حاکمان باید حسن‌ظن توده مردم را جلب کنند. خوش‌گمانی مردم جلب نمی‌شود، مگر اینکه حاکمان امور آنان را به نیکی سرو سامان دهند تا نفعش به همه برسد، و مشقات و سختی‌های آنان را کاهش دهند و آنان را مجبور به کاری نکنند که تمایل ندارند؛ (نهج‌البلاغه، نامه/۵۳)

پنجم، حاکمان نباید خود را از توده مردم و عموم شهروندان پوشیده دارند و دست‌رسی عامه مردم به آنان دشوار باشد، زیرا عدم تعادل آنان با عموم، نمونه‌ای از تنگ‌خویی و کم‌اطلاعی آنها در کارهاست و آنچه را که باید بدانند نخواهد دانست؛ کار بزرگ نزد آنان خرد به شمار آید و کار خود بزرگ نماید، زیبا و زشت شود و زشت زیبا و باطل به لباس حق درآید؛ (همان).

ششم، رضایت عامه مردم، شهروندان و توده‌های جامعه، همیشه باید مدنظر حاکم نباشد. به عقیده حضرت، حاکم باید به گونه‌ای عمل کند که اولاً نه از حق بگذرد و نه فرو ماند؛ ثانیاً عدالت را فراگیرتر باشد و ثالثاً بتواند به نوعی رضایت عموم مردم را جلب کند (همان).

امام علیه‌السلام در عبارتی آمیخته از هشدار و نگرانی، و حسرت از فراموش شدن طبقات ضعیف و

شما در دنیایتان خود را بدان به رنج می‌افکنید و در آخرتتان بدبخت می‌گردید، و چه زیان‌بار است رنجی که کیفر در پی آن است و چه سودمند است آسایشی که با آن از آتش امان است. (نهج‌البلاغه: حکمت/۳۷)

تملق و تمجید از مهم‌ترین آفات عزت نفس انسان به شمار می‌رود و معمولاً صاحبان قدرت و ثروت نقش مهمی در ایجاد و اشاعه این روحیه در جامعه ایفا می‌کنند. امام علی علیه‌السلام در نظام سیاسی خود به شدت با این خصیصه مبارزه کرد و همواره به استانداران و فرمانداران خود سفارش می‌فرمودند که اطرافیان خود را چنان بپرورید که شما را نستیند و بدون جهت خاطر شما را شاد نکنند ایشان در این‌باره خطاب به مالک‌اشتر می‌فرمایند: از خودپسندیدن، و به خودپسندی مطمئن بودن و ستایش را دوست داشتن پرهیز که اینها از بهترین فرصت‌های شیطان است تا بتازد و کرده‌های نیکوکاران را نابود سازد.

اگر چه بیماری خطرناک و مهلک چاپلوسی و ستایشگری، مردم جامعه و نخبگان را در سطوح مختلف در برمی‌گیرد، معمولاً این نخبگان و صاحبان قدرت هستند که چاپلوس پرورند و زمینه‌های مداح‌پروری را ایجاد می‌کنند. این مداح‌پروری که نتیجه‌اش فریب خوردن و غفلت حاکمان و مدیران از واقعیت‌های موجود است، اگرچه ظاهراً به نفع آنان است، در نهایت نظام سیاسی را به پوچی و سقوط می‌کشانند. نگرش امام به توده مردم به گونه‌دیگری است. حضرت معتقدند:

در درجه اول، حاکم باید برای برقراری عدالت و پدیدآوردن دوستی در میان شهروندان و عموم مردم تلاش کند و محبت آنان را جلب کند. محبت و دوستی مردم جلب نمی‌شود، مگر این که دل‌های‌شان از کینه پاک گردد و از حاکمیت حاکمان احساس سنگینی نکنند و آن را سلطه نپندارند؛ (نهج‌البلاغه: نامه/۵۳)

دوم، حاکمان باید نیازهای شهروندان را در اسرع

خود را می‌زند و آن اینکه این‌گونه توجه به ضعیف‌ترین قشر مردم «حق» آنان است و از حقوق مردم و تعهدات حاکم به شمار می‌رود؛ هرچند انجام آن دشوار باشد.

شاید تاریخ، هیچ حکومتی را به ما نشان ندهد که توده مردم و حتی افراد ضعیف و ناتوان تا این حد در کانون توجه سیاستمداران قرار گیرند و این امر نشان می‌دهد که حضرت حکومت و قدرت را برای مردم می‌خواست و هدفش رشد، پیشرفت، تکامل و تعالی مردم و جامعه بود مشارکت و یاری آگاهانه فرا می‌خواند، تصریح می‌فرمود که هدف من ساختن جامعه خودتان، احقاق حق و اجرای عدالت در آن است (نهج البلاغه: خطبه/ ۷۱)

خلاصه آنکه هدف از بعثت رسول گرامی اسلام (ص) تتمیم و تکمیل مکارم اخلاقی و اقامه آنها در جامعه است، از این‌رو، تمام برنامه‌های نشأت گرفته از اسلام در حوزه‌های مختلف فردی و اجتماعی و نظام سیاسی، اقتصادی، و...، باید در راستای این هدف باشد. البته نباید هدف وسیله را توجیه کند. پای‌بند به اصول اخلاقی، حق‌محوری، عدالت‌خواهی و اقامه حدود و ارزش‌های الهی، جز اهداف اساسی اسلام به‌شمار می‌رود و ماهیت جهان‌بینی و نگرش آن را تشکیل می‌دهد. قدرت و حکومت یکی از ابزارها برای رسیدن به اهداف فوق است.

آنچه در این جا بحث کردیم عجین بودن اخلاق و سیاست یا جاری بودن سیاست بر مبانی و در چارچوب‌های اخلاقی برای یک حکومت اسلامی است. این اصول اخلاقی باید بر ساختارهای کلان حکومت، تعادل این ساختارها با یکدیگر، تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان، روابط کارگزاران با یکدیگر و به خصوص روابط کارگزاران با مردم و به طور اخص با مخالفت و دشمنان حاکم باشد. این‌گونه عملکرد مخصوص زمانی است که افرادی به‌عنوان

پایین اجتماع، به مالک‌اشتر ندا می‌دهد: خدا را در طبقه فرودین مرم که هیچ راه چاره ندارند و از درویشان، نیازمندان، بینوایان و از بیماری بر جای ماندگان‌اند، در این طبقه مستمندی است که طلب می‌کند و مستحق عطایی است که به روی خود نمی‌آورد (همان). حضرت سپس دستورهایی برای رسیدگی به وضع آنان صادر می‌کند و به حاکم مصر تأکید می‌کند که مبادا فرو رفتن در نعمت‌ها تو را از توجه به اقشار پایین اجتماع باز دارد، یا رسیدگی به امور کلان و سر و سامان‌دادن کارهای بزرگ و مهم، موجب ضایع شدن امور خرد شود. از رسیدگی به کار آنان دریغ نکن، روی به آنان ترش مکن و به کارهای کسی که به تو دسترس ندارد بنگر، آنانی که در دیده‌ها خوارند و مردم آنان را کوچک می‌شمارند. بعد حضرت علی علیه‌السلام با احتمال اینکه شاید حاکم نتواند شخصاً به تمام امور این‌گونه افراد رسیدگی کند، سفارش می‌کند: کسی را که به او اعتماد داری برای تفقد حال این گروه بگذار؛ کسی که دارای تقوا و تواضع باشد و درخواست‌های آنان را به تو برساند (همان). سپس حضرت علی علیه‌السلام حجت را بر خاک مصر تمام می‌کند و می‌گوید: با آنان چنان رفتار کن که در مقابل خداوند جای عذر داشته باشی، زیرا طبقات محروم و پایین اجتماع از همه به انصاف نیازمندترند و برای ادای حقوق همگان باید به گونه‌ای عمل کنی که نزد خداوند عذر پذیرفتنی داشته باشی (همان).

اما حضرت علی علیه‌السلام با این همه سفارش و تأکید باز هم آرام نمی‌گیرد، به همین دلیل، در ادامه دوباره تأکید می‌کند که یتیمان را عهده‌دار باش و کهنسالانی که چاره ندارند و دست‌گدایی پیش می‌آورند. سپس حضرت با یادآوری سختی و دشواری کار می‌فرماید: این کار بر والیان گران‌بار است و گزاردن حق همه‌جا دشوار (همان). حضرت علی علیه‌السلام در پایان با بیان جمله‌ای، جوهره مطلب را بیان می‌کند و حرف آخر

کار معاویه نداشت و نمی‌توان گفت که امام کار غیر اخلاقی مرتکب می‌شد. وقتی حضرت قدرت را در دست گرفت بر اساس اصول اخلاقی نمی‌توانست وجود یک فرد فاسد، فاسق، حيله‌گر، مقام‌پرست و قدرت‌طلب مثل معاویه را به عنوان یکی از والیان خود تأیید و تحمل کند؛ از سوی دیگر، معاویه به یک قطب و قدرت تبدیل شده بود، درافتادن با چنین شخصی پیامدها و هزینه‌های سنگینی برای نظام سیاسی امام علی(ع) در پی داشت، جنگ و برخورد های بعدی با معاویه، امنیت ملی، وحدت ملی و پایه‌های نظام سیاسی حضرت علی را به شدت تضعیف کرد، ولی به هر حال امام نمی‌توانست به هر دلیلی و با هر توجیهی، عمل غیر اخلاقی مرتکب شود. وقتی معاویه در مقابل حضرت علی صف‌آرایی کرد و جنگ صفین در گرفت. حضرت معاویه را به عنوان یک واقعیت پذیرفت، و به همین دلیل از راه‌های عقلانی و در چارچوب اصول خود، در صدد مقابله با آن برآمد، ولی هیچ عمل غیر اخلاقی مرتکب نشد، شرایط سیاسی اجتماعی و واقعیت‌ها، باز هم رقم خورد و جریان حکمیت را پیش آورد، حضرت علی بر اساس واقعیت‌های تلخ اجتماعی، مجبور شد با یک فرد فاسق و باطل عهد و پیمان امضاء کند، اما باز هم هیچ اقدام غیر اخلاقی مرتکب نشد، و او را تأیید نکرد و به ولایت نگمارد. سپس حضرت از سوی گروهی از افراد مذهبی متعصب و کوتاه‌فکر، مورد حمله و اتهام قرار گرفت که چرا با فرد فاسق و فاجر و باطل، عهد و پیمان امضاء کرده است. با اینکه خود اینها در امضای آن عهد و پیمان نقش اساسی داشتند و حضرت تمایلی به امضای آن عهد و پیمان نداشت و از امام خواسته شد که عهد و پیمان را نقض کند، ولی حضرت صریحاً فرمود نقض عهد و پیمان عملی غیر اخلاقی است و هیچ‌گاه عهد و پیمانی را که بسته‌ام زیر پا نخواهم گذاشت. در اینجا حضرت تضعیف حکومت و زبان‌های وارده از سوی خوارج را

حاکمان و مدیران جامعه، قدرت سیاسی را در دست دارند. این بدان معنا نیست که اگر یک شخص قدرت سیاسی را در دست نداشت می‌تواند به اعمال غیر اخلاقی دست بزند، بلکه ممکن است شخصی در مسئله‌ای به گونه‌ای دیگر- متفاوت از آنچه در زمان حکومتش انجام می‌داد - عمل کند و در عین حال عمل او باز هم غیر اخلاقی تلقی نشود، به عبارت دیگر، شاید اخلاق در حوزه سیاست اندکی متفاوت از اخلاق در حیطه فردی باشد. این تفاوت نه در اصل رفتار اخلاقی، بلکه در حیطه انجام آن است. وقتی حضرت حکومت را پذیرفت، فرمودند: تمام حقوق پایمال شده را به بیت‌المال باز می‌گردانم، اگر چه به مهر زنان و بهای کنیزکان رفته باشد و با قاطعیت این کار را کرد. آیا حضرت قبل از پذیرش حکومت و هنگامی که در رأس قدرت سیاسی قرار نداشت این حقوق پایمال شده را نمی‌دید و از آنها تکلیف و وظیفه‌ای نداشت، امام علیه‌السلام در جایگاه شهروند فاقد قدرت، هیچ‌گاه پدیده پایمال شدن حقوق را تأیید نکرد، زیرا تأیید پایمال شدن حقوق توسط هرکس و در هر جایگاهی که باشد عملی غیر اخلاقی و بلکه ضد اخلاقی به شمار می‌رود. آنچه از سیره حضرت علی علیه‌السلام به دست می‌آید این است که در شرایط زمانی و مکانی خاص، باید واقعیت‌های اجتماعی را پذیرفت و به نوعی با آنها کنار آمد، اما در هیچ شرایطی نباید به شیوه‌های غیر اخلاقی متمسک شد، اگر چه به بهای از دست رفتن قدرت و حکومت و حتی کشته شدن باشد. عدم تأیید و انتصاب معاویه از سوی حضرت علی(ع)، جنگ آن حضرت با معاویه، عقد پیمان حکمیت آن حضرت با معاویه، صلح امام حسین(ع) با معاویه و جنگ امام حسین با یزید همه در این منطق و چارچوب معنا می‌دهد. معاویه از قبل حاکم شام بود. ولی امام علی(ع) در جایگاه حاکم اسلامی قدرت را در دست نداشت، بنابراین کاری هم به

پذیرفت، ولی باز هم هیچ اقدام غیراخلاقی مرتکب نشد.

بحث و نتیجه‌گیری

در جوامع مختلف وجود یک نظام اجتماعی، مبتنی بر زنجیره‌ای از اصول، هنجارها، ارزش‌ها و الگوهای است که معمولاً اخلاق نامیده می‌شود. از این دیدگاه هیچ نهاد، حرفه و قلمرویی نیست که قادر باشد فارغ از اخلاق که مرزهای سلوک و رفتار به هنجار را معین می‌کند به حیات مشروع خود ادامه دهد. اخلاق هر جامعه ملاک و معیار بایدها و نبایدهای آن را تعیین نموده و انسان اجتماعی را در مسیر زندگی هدف‌دار و غایت‌مند خود در مسیر کمال، فضیلت و سعادت هدایت می‌کند.

مقوله اخلاق هم خاستگاه دینی دارد و هم متأثر از عرف، فرهنگ، تاریخ، طرز تلقی و سایر پدیده‌های اجتماعی می‌باشد. اخلاق هر جامعه برآیند و محصول تعامل آموزه‌های دینی و باورهای اثبات شده در عرف است. حال وقتی مقوله اخلاق وارد عرصه سیاست می‌شود مسئله صبغه دیگری پیدا نموده و بسیار پیچیده و تناقض آلود می‌گردد، که این تناقض از خود مفهوم و ماهیت سیاست سرچشمه می‌گیرد.

سیاست یکی از عرصه‌های اجتماعی است و نمی‌توان آن را از دیگر اجزای جامعه جدا دانست و برای آن قواعدی تجویز کرد که در تضاد با دیگر بخش‌های معطوف به خود کرده تا برای حل آن اندیشه کنند.

از میان نظریه‌هایی که می‌کوشند نسبت اخلاق و سیاست را باز نمایند، دسته‌ای از آنها مبتنی بر جدایی اخلاق از سیاست بوده و حاکمیت را مجاز می‌دانند تا به بهانه الزامات خاص سیاسی، اصول اخلاقی و حقوق شهروندان را زیر پا گذارند و عملاً راه را برای هرگونه سرکوبی فراهم می‌سازند و هر عمل غیراخلاقی را به دلیل ضرورت‌های ویژه سیاسی، موجه جلوه می‌دهند. فارغ دانستن سیاست از اخلاق به معنای آن است که

دولت مجاز باشد همه تعهدات حقوقی و سیاسی خود را زیر پا گذارد و شهروندان آزاد را به بردگانی در خدمت خود تبدیل کند.

در یک نگرش کلی و کلان می‌توان گفت که؛ از رابطه اخلاق و سیاست در مرحله و حوزه عمل سیاسی دو نوع برداشت وجود دارد:

برداشت اول ملاحظه رابطه اخلاق و سیاست بر پایه «ترجیح اخلاق سیاسی» است. در این برداشت، اصالت و ترجیح با حفظ سیاسی است هر چند به بهای زیر پا نهادن اصول اخلاقی و بی‌اعتنایی به اصول مزبور باشد. در این نگرش اخلاق در صحنه عمل کم‌رنگ و گاه حذف می‌شود و آنچه قدرت و سیاست اقتضاء می‌کند اختیار می‌شود. عرصه سیاست در طول تاریخ بشر با عنصر و عامل مصلحت‌اندیشی آشنایی دیرینه‌ای داشته است. هر چند مصلحت‌اندیشی عمدتاً با تمسک به عقل یا شرع توصیه شده است اما جوهره مصلحت‌اندیش‌های مختار، حفظ و صیانت از قدرت سیاسی بوده است. مدافعان تعدی از اصول اخلاقی در مقام رفتار سیاسی بیشتر حکمرانان و پادشاهان بوده‌اند و در مقام تبیین و تفسیر نظری، کمتر مجوز تعدی از اصول اخلاقی در حوزه قدرت سیاسی، به صراحت عنوان شده است.

برداشت دوم ناظر به رابطه اخلاق و سیاست بر اساس ترجیح و تقدم «سیاست اخلاقی» است. در این برداشت و نگرش، حفظ اصول اخلاقی و انسانی و پایبندی به آن اصول هر چند با صیانت ظاهری از قدرت سیاسی در تعارض باشد مقدم شمرده می‌شود. در این رویکرد سیاست بر پایه آمیختگی اخلاق و سیاست و استوار نمودن قدرت سیاسی بر پایه‌های استوار اخلاق و انسانیت است. این نگرش در اسلام و منابع اصیل و معتبر آن یعنی و سنت مورد تأکید و جهت‌گیری قرار گرفته و حضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام نیز مظهر اجرای چنین سیاستی در جهان اسلام پس از پیامبر(ص)

محسوب می‌شوند.

مؤسسه‌ی اعلامی للموطوعات.

قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱۳۷۱). *بقا و زوال دولت در کلمات سیاسی امیرمؤمنان*. به کوشش رسول جعفریان. قم: کتابخانه‌ی آیت... مرعشی نجفی.

کوفی اصفهانی، محمد بن ابرهیم (۱۳۵۵). *انحازات*. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.

ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن الحسن (۱۴۱۵ق). *تاریخ مدینه دمشق*. بیروت: دارالفکر.

الآمدی، عبدالواحد التمیمی (۱۴۰۷ق). *غررالحکم و دررالكلم*. بیروت: مؤسسه‌ی اعلامی للموطوعات.

البیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین (۴۵۸ق). *السنن الکبری*. بیروت: دارالمعرفه.

منتظری، حسینعلی (۱۳۶۱). *درس‌هایی از نهج‌البلاغه*. تهران: حزب جمهوری اسلامی ایران.

منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۷۰). *پیکار صفین به تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون*. ترجمه‌ی پرویز اتابکی. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. چاپ دوم.

منابع

قرآن کریم

نهج‌البلاغه

ابن ابی الحدید (۱۳۸۵). *شرح نهج‌البلاغه*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

المجلسی، محمد باقر (۱۱۱۰ق). *بحارالانوار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

جعفری، محمد تقی (۱۳۶۹). *حکمت اصول سیاسی اسلام*. تهران: بنیاد نهج‌البلاغه.

حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۳۰). *تاریخ سیاسی اسلام*. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. تهران: نشر جاویدان.

شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۱). *ترجمه و شرح نهج‌البلاغه*. تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.

صلواتی، محمود (۱۳۶۵). *خارجیگری*. تهران: نشر دانش.

طبری، محمد بن جریر (۱۹۸۹ م). *تاریخ طبری*. بیروت: